نقش فرقه گرايي در عقب ماندگي تمدني مسلمانان (مطالعه موردي گروه داعش)

نقش فرقه گرايي در عقب ماندگي تمدني مسلمانان

(مطالعه موردي گروه داعش)

دكتر محمد مهدي مظاهري

دكتري مديريت استراتژيک و عضو هيأت علمي دانشگاه آزاد اسلامي

دكتر اعظم ملايي

دكتري روابط بين الملل و مدرس دانشگاه آزاد اسلامي واحد شهرضا

چكيده

دين همواره نيرومندترين عامل ايجاد نظم و ثبات در ابعاد گوناگون روابط اجتماعي و سياسي بوده است و باورهاي مذهبي، تداوم اجتماع را از طريق معنابخشي به حيات جمعي و قاعده‌مندسازي مناسبات گروهي، تضمين كرده‌اند. در عين حال دين مقوله‌اي تفسيرپذير است و ازاين‌رو منشا تاريخي شكل‌گيري

نحله‌ها، فرقه‌ها و دستجات مختلف بوده است که پيامد آن شقاق اجتماعي و ناپايداري سياسي است. در اين شرايط، گروه‌هاي منشعب غالبا در جستجوي تشکيل جماعتي کوچک‌تر از جامعه‌ ملي هستند و فرآيند ادغام اجتماعي را مختل مي‌کنند. اين امر تأثيرات مخربي بر سامان سياسي جوامع اسلامي و به تبع آن تمدن اسلامي دارد. مقاله حاضر با بررسي عوامل زوال و بالندگي تمدنها؛ به بررسي و تبيين تأثيرات مختل کننده فرقه‌گرايي مذهبي‌ در روند احيا و بالندگي تمدن اسلامي مي پردازد. يافته هاي پژوهش حاکي از آن است که فرقه‌هاي تندرو مذهبي همچون داعش با زير سؤال بردن همه شرايط بالندگي تمدنها يعني عواملي همچون امنيت و آرامش، همبستگي ملي، تعاون و همکاري گروهي، اخلاق، تحمل و بردباري در برابر افکار و انديشه‌هاي مختلف و وحدت و يکپارچگي جوامع اسلامي و همچنين تحريک قدرتهاي خارجي به مداخله در سرزمينهاي اسلامي، ضربه اي مهلک بر روند احياء و شکوفايي تمدن اسلامي وارد مي کنند.

واژگان کليدي: فرقه گرايي، تمدن اسلامي، خاورميانه، داعش

مقدمه

بعد از وفات پيامبر اکرم(ص) چنانکه خود آن حضرت پيش‌بيني مي‌فرمود، امت اسلام چه از لحاظ سياسي و چه از لحاظ فکري و عقيدتي گرفتار تفرقه و تشتت‌ گرديد و به دسته‌ها و فرقه‌هاي گوناگون و به قول معروف‌ «هفتاد و سه فرقه‌» از قبيل‌ شيعه، سني، معتزله، اشاعره، مرجئه، شعوبيه، قدريه، مفوضه، اخباري، اصولي، خوارج و. . . تقسيم شد. هرکدام مدعي گرديدند که تنها مسلک آنها مسلک راستين محمد است و راه آنها همان صراط مستقيمي است که محمد(ص) مردم را بدان دعوت کرده است. گرچه‌ پيروان همه اديان و ملل گرفتار چنين تحزب و تفرقه گرايي مي‌باشند؛ ولي ظاهراً مسلمين‌ بيش از همه گرفتار اين بليه شده و از اين رهگذر خسارت فراوان ديده‌اند.

در هر صورت اين تحزب و فرقه‌گرائي صرفنظر از اينکه سيماي واقعي اسلام را زير هاله‌اي از پندارهاي نادرست پنهان نگاهداشته است تا جائيکه درک حقيقت اسلام براي‌ يک انسان پژوهشگر نيز بسيار مشکل است، نيروهاي رهائي بخش مسلمين را که مي‌بايست‌ در راه رشد و توسعه و نجات و تعالي انسانيت صرف مي گرديد را نيز در راه اختلافات، صف بندي و تعصب و برادرکشي به هدر داده است. چنين وضعيتي علاوه بر عقب نگاه داشتن وضعيت توسعه و پيشرفت در اکثر کشورهاي اسلامي، لطمات جبران ناپذيري نيز بر کليت تمدن اسلامي وارد نموده است. از اين رو ايستايي فرهنگ و تمدن اسلامي بعد از قرنهاي متمادي تحرک و پويايي، اين سؤال جدي را در اذهان تمامي انديشمندان جهان اعم از مسلمان و غيرمسلمان برانگيخت که چه عامل يا عواملي باعث شد که تمدن اسلامي با آن همه عظمت و شکوفايي که در مدت قريب

به هشت قرن جهانيان را به خود خيره كرده بود و به قدري در تمامي ابعاد اجتماعي از جاذبه قوي برخوردار بود كه بسياري از ملتها خود به سراغ آيين حيات بخش اسلام آمدند، ناگهان به خاموشي گراييد و اين گونه در محاق قرار گرفت؟! ايده اصلي پژوهش حاضر اين است كه افزايش اختلافات و فرقه گرايي در جامعه مسلمين يكي از مهمترين دلايل اين ركود و عقب ماندگي تمدن اسلامي است. بنابراين پژوهش حاضر با طرح اين سؤال اصلي كه «افزايش فرقه گرايي بين مسلمين چگونه سبب عقب ماندگي تمدني مسلمانان گشته است؟» كوشيده است تا به چگونگي اين امر پي برده و راهكارهايي براي برون رفت از وضعيت مأيوس كننده فعلي بيابد. فرضيه اي كه در پاسخ به اين سؤال كليدي مورد آزمون قرار مي گيرد، عبارت است از: «افزايش فرقه گرايي از طريق برهم زدن نظم، امنيت و ثبات كشورهاي اسلامي و هدر دادن سرمايه هاي مادي و انساني آنها، سبب عقب ماندگي تمدني مسلمانان مي شود». در اين پژوهش جهت جمع آوري اطلاعات از منابع كتابخانه اي، مقالات و در صورت لزوم از مصاحبه و ارتباطات الكترونيكي استفاده مي شود. براي بررسي منابع و آزمون فرضيه نيز روشهاي تحليلي- تفسيري به كار برده خواهند شد.

علل و ريشه هاي افول تمدن اسلامي

در ميان تمدنهاي بزرگ بشري، تمدن اسلامي يكي از برجسته ترين و اثر گذارترين تمدنهاي تاريخ است و در واقع نامي است كه به تمدن شرق همزمان با قرون وسطي اطلاق مي‌شود. تمدن اسلامي تمدن يک ملت يا نژاد خاص نيست بلكه مقصود، تمدن ملتهاي اسلامي است كه عرب‌ها، ايرانيان، ترک‌ها و ديگران را شامل مي شود كه به وسيله دين رسمي يعني اسلام و زبان علمي و ادبي يعني عربي با يكديگر متحد شدند(مجموعه مقالات. . . ، 1373: 191). اين تمدن با هنر ايراني و رومي و ساير جوامع تركيب گرديد و به درجه‌اي از عظمت و كمال و پهناوري رسيد كه آگاهي از همه جنبه‌هاي آن و احاطه بر همه انحاي آن كاري بس دشوار است. با پيدايش اسلام و انتشار سريع و گسترده آن در ميان اقوام و ملل و جلب و جذب فرهنگ‌هاي گوناگون بشري بناي مستحكم و عظيمي از فرهنگ و تمدن انساني پايه‌گذاري شد كه در ايجاد آن ملل و نژادهاي مختلفي سهيم بودند. اين ملل با ارزش‌ها و ملاک‌هاي نوين اسلامي موفق به ايجاد تمدني شدند كه بدان تمدن اسلامي گفته مي‌شود(بارتولد، 1357: 7).

عوامل متعددي در گسترش اسلام نقش داشت كه بيشترين آن مرهون ويژگي‌ها و مزاياي ذاتي و معنوي فرهنگ و آيين اسلام و اصول عدالت خواهانه‌اش بود. علاوه بر آن جوهره تعاليم و اصول اسلام و گستره آن محدود به يک قوم نيست و داراي پيامي براي همه بشريت و جهان است. از ويژگي‌هاي تمدن اسلامي اين است كه با جامعه روز خود به‌صورت پويا همرنگ و يكدل مي‌شود. به عنوان نمونه در تاريخ تمدن اسلامي

در بخش هنر لحظه به لحظه همه چيز پيشرفت كرده است. به‌طور مثال مساجد ساخته شده در قرن اول با قرن چهارم و قرن دهم بسيار متفاوت است و از نظر اجزا و فضاسازي پيشرفت بسياري داشته است.

تمدن اسلامي را از لحاظ تاريخي مي‌توان به دو دوره تقسيم نمود؛ دوره اول از آغاز دعوت اسلامي و پيدايش اسلام در قرن هفتم ميلادي آغاز شد و تا سقوط بغداد به‌دست هلاكو ادامه يافت. دوره دوم با پذيرش اسلام توسط مغولان و ايجاد حكومت‌هايي مانند صفوي و عثماني تا اواسط قرن 18 ميلادي به طول انجاميد. هريک ازاين دوره ها داراي ويژگيهاي خاصي هستند كه آنها را از هم متمايز مي نمايد. اما عموما منظور از تمدن اسلامي دوره اول مي باشد كه در زمان امويان در شام وارد دوره پختگي شد و در عصر عباسيان به اوج خود رسيد و مركز اين تمدن درخشان شهر بغداد در سالهاي 1258 - 750 م و در دوران خلافت امويان در اندلس در سال‌هاي755-1492 م بود(تاج بخش: 1381: 99).

از ويژگي هاي تمدن اسلامي كه وجه مميز آن با ديگر تمدن هاي زنده دنيا است، پهناي جغرافيايي آن است كه سرزمين هاي بسياري را از چين تا اسپانيا و ايران و سودان و. . . فرا مي گرفت و نژادها، زبان ها و فرهنگ هاي مختلف را در لواي خود به يك «اتحاد علمي- فرهنگي» و «همبستگي انساني- الهي» مي رساند. اتحادي كه با يك زبان علمي مشترك (زبان عربي). به تكامل مي رسيد.

بنابراين در مجموع فرايند اوج و فرود تمدن اسلامي را در قالب چند مرحله زير مي توان تبيين نمود:

۱- دعوت: دعوت به اسلام طليعه تمدن اسلامي به شمار مي‌رود؛ زيرا، دعوت به همه خوبي‌ها و ارزش‌ها است.

۲- تشكيل حكومت: با تبديل نام «يثرب» به «مدينه النبي» و تأسيس حكومت اسلامي، زندگي مسلمانان صبغه شهر نشيني پيدا كرد، روابط اجتماعي جديدي بر پايه دين شكل گرفت، انقلابي در ارزشها پديدار گشت. اين اقدام را مي‌توان الهام بخش تمدن و مدنيت ديني تلقي كرد.

۳- گسترش اسلام: گسترش تدريجي اسلام در قلمرو عربستان و اقصي نقاط جهان مانند بين النهرين، ايران، روم، مصر، حبشه، ماوراالنهر، شمال آفريقا و سرانجام جنوب اروپا، در سده‌هاي اول و دوم هجري، بركاتي را در زمينه تمدن به همراه داشت كه مهم ترين ارمغان اسلام به جهان بشريت است.

۴- شكوفايي تمدن اسلامي: تعامل مثبت مسلمانان با تمدن‌هاي كهن جهان، طي سده هاي دوم تا چهارم از طريق تأسيس مدارس وكتابخانه ها، جذب متفكران و ترجمه منابع تمدني مجاور باعث توسعه و

شكوفايي تمدن اسلامي گرديد كه اوج آن را در قرن پنجم به بعد مي توان ديد. از شگفتي هاي تمدن اسلامي پيوند عميق آن با فرهنگ و عرفان در قرن هفتم و اوج هنر اسلامي در سده‌هاي نهم تا دوازدهم هجري در امپراطوري ايران، عثماني و هند است(ولايتي، 1382: 92). شايد اين سنت منطقي تاريخ است كه تا علوم عقلي و تجربي به كمال نرسد و تا معرفت انسان نسبت به هستي و حيات عميق نشود، هنر متعالي خط و نقاشي و معماري تجلي نخواهد يافت.

۵- عصر انحطاط: هجوم گسترده صليبيان از غرب (طي دويست سال). و حمله مغولان از شرق جهان اسلام (حدود سيصد سال). آثار ويرانگري بر پيكره تمدن اسلامي بر جاي گذاشت. مظاهر تمدن اسلامي در مصر و هلال خصيب[1]توسط صليبيان و در ماوراالنهر، عراق و خراسان به وسيله مغولان به تاراج رفت. با اينكه اسلام در ذات خود جوهر حركت، پيشرفت، تحول و تكامل را داشت و مسلمانان نيز با تمام توان در تمدن سازي فعال بودند؛ اما اين دو بلاي شرقي و غربي نه فقط مانع پويايي و بالندگي تمدن در جهان اسلام گرديد، بلكه اساس مدنيت را متزلزل ساخت و سرانجام موجب ركود و انحطاط تمدن در جهان اسلام گرديد.

۶- سامان يابي مسلمانان: شكست نهايي صليبيان در شام و فلسطين به دست صلاح الدين ايوبي (۱۱۸۷م/ ۵۸۳ق) و مغولان به دست مماليك مصر (۱۲۶۰م) مواريث علمي و فرهنگي باقي مانده در سرزمين‌هاي سوخته جهان اسلام، حفظ و بار ديگر تمدن اسلامي سامان يافت.

۷- هجوم استعمار: هجوم استعمار طي سده پانزدهم تا نوزدهم ميلادي توسط كشورهاي قدرتمند اروپا به انگيزه دسترسي به مواد خام ارزان و بازار يابي جهت مصرف كالاي توليدي خود، به سراسر عالم از جمله جهان اسلام، تمدن اسلامي را به شدت تحت تأثير قرار داد(مطهري، 1359: 64).

بر اين اساس ايجاد و اعتلاي تمدن همانند ديگر پديده‌هاي اجتماعي، تابع يك سري عوامل و شرايطي خاص مي باشد كه فقدان آنها مي تواند ركود و انحطاط تمدن را در پي داشته باشد. در مورد دلايل انحطاط تمدنها برخي از متفكران فلسفه تاريخ به وجود اشتراكات و برخي ديگر به وجود افتراقات در ميان تمدن‌هاي مختلف نظر دارند و هر يک از منظر و دريچه اي خاص به اين مقوله مي‌پردازند. اگر چه برخي از متفكران عواملي نظير محيط جغرافيايي، هجوم بيگانگان، پذيرش دين جديد و. . . را در رشد و شكوفايي تمدن‌ها و زوال آنها موثر مي دانند، با اين حال نمي‌توان به ضرس قاطع بر روي عوامل و عناصر مشخصي تاكيد كرد. به عنوان نمونه مي‌توان عليرغم وجود اشتراكات فراوان در فرهنگ ها و تمدن‌هاي گوناگون در محيط‌هاي جغرافيايي مشابه، به تفاوت‌هاي فاحش ميان آنها نيز اشاره نمود. همانند تفاوتي كه ميان فرهنگ و شيوه زندگي بوميان آمريكاي شمالي و تمدن كنوني اين سرزمين ديده مي شود.

در مورد هجوم نيروهاي بيگانه به عنوان يكي از عوامل افول تمدن‌ها نيز عليرغم وجود مستندات فراوان تاريخي در باب تاييد اين مطلب، بايد اذعان داشت كه تمام تمدن‌ها به دليل هجوم بيگانگان از ميان نرفته‌اند. حتي در برخي موارد هجوم خارجي به عنوان عامل تمدن ساز نيز به حساب آمده است. به عنوان نمونه مي‌توان به پيشرفت هاي صنعتي آلمان و ژاپن پس از شكست در جنگ جهاني دوم اشاره نمود. در مورد تحميل يا پذيرفتن كيش جديد نيز دليل متقني در دست نيست كه لزوماً به انحطاط و زوال فرهنگي بينجامد. در اين مورد نيز تاريخ نشان داده است كه تغيير كيش و آئين اغلب موجب تحركاتي تازه مي گردد و از آن جمله مي‌توان به اسلام آوردن اعراب بت‌پرست، بودائي شدن سكاهاي ختن، يهودي شدن تركان خزر و مسيحي شدن ارامنه اشاره نمود(سنايي، 1389: 11).

به هر روي با توجه به دلايل گوناگوني كه انديشمندان فلسفه تاريخ در مورد ظهور و افول تمدن‌ها اشاره مي كنند و افتراق نظري كه در اين ارتباط وجود دارد، اكثر آنها در اين مسئله كه هيچ تمدني پيوسته در اوج بالندگي نمي ماند، اتفاق نظر دارند. به نحوي كه به اعتقاد اكثر جامعه شناسان، تمدن‌ها نيز مانند همه موجودات زنده، عمري محدود دارند كه طي آن از دوران جواني كه با شور و نيروئي خروشنده قرين است، به دوران ميان سالي و شكفتگي مي‌رسند و سرانجام به تدريج راه انحطاط مي‌پيمايند و جاي خويش را به تمدني تازه مي سپارند و سپس خود عموماً به صورت پيرو و تابعي از تمدن تازه درمي آيند و يا در آن مستحيل مي شوند.

در تحليل قرآني از علل و عوامل انقراض فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، عواملي چون فرهنگ اشرافيت (انبيا، آيات 1 تا 31؛ قصص، آيه 58).، اسراف گري و اطاعت از مسرفان (شعرا، آيات 141 و 146-149 و 151 و 158).، استكبارورزي قدرتمندان و دولتمردان (اعراف، آيات 73 تا 76).، افساد و اطاعت از مفسدان (حجر، آيات 81 تا 84؛ شعرا، آيات 141 تا 158).، شرك و كفر (غافر، آيات 82 تا 84).، طغيان (فجر، آيات 6 تا 13).، ظلم و ستم (انبيا، آيات 1 تا 13).؛ خشونت (شعرا، آيات 123 تا 139).، گناه (انعام، آيه 6). كفران نعمت و استفاده نادرست از نعمت‌هاي الهي (سبا، آيات 15 تا 17). بيان شده است. اين عوامل همه اموري است كه ارتباط مستقيمي با تعليم و تربيت انساني دارد و در حقيقت اين منابع انساني در تمدن‌هاي بشري است كه عامل فراز و فرود تمدني به شمار مي‌رود.

بنابراين با چنين رويكردي عوامل و پيش‌زمينه‌هاي ركود و انحطاط تمدن اسلامي را نيز مي توان به دو بخش تقسيم كرد:

الف) عوامل دروني: عواملي مانند استبداد حكام، جهالت و بيخبري توده مسلمان و عقب ماندگي آنها از كاروان علم و تمدن، نفوذ عقايد خرافي در انديشه مسلمانان و فاصله گرفتن آنها از اسلام

نخستين، اختلافات مذهبي و تفسير نادرست برخي از مفاهيم اسلامي(مطهري، 1369: 377) از جمله عوامل دروني انحطاط تمدن اسلامي اند.

ب) عوامل بيروني: حملات ويرانگر تاريخي، نفوذ استعمار غربي و فعاليت‌هاي تخريبي دشمنان اسلام، مهم ترين عامل بيروني تهديد كننده فرهنگ و تمدن اسلامي است كه اغلب به صورت تهاجم نظامي، سياسي و فرهنگي بروز مي‌ يابد(صواف، 1372: 269).

اكثر محققان نقش عوامل بيروني را در انحطاط تمدن اسلامي پررنگ ديده اند. به عنوان نمونه حمله مغولان به سرزمينهاي اسلامي و ميراث آنها كه عبارت بود از: اقتصادي به شدت آشفته، قنات‌هايي ويران يا كور، مدرسه‌ها و كتاب خانه‌هايي سوخته، دولت‌هايي چنان فقير و ضعيف و از هم گسيخته كه قدرت اداره كشور را نداشتند و جمعيتي كه به نيم تقليل يافته و روحيه خود را باخته بودند. اما نكته اينجاست كه پيش از حمله خارجي، عوامل داخلي همچون بزدلي و بي‌لياقتي جنگي، فرقه‌گرايي و جهل مذهبي، فساد و هرج و مرج سياسي، دولت را به اضمحلال كشانيده بود. اين عوامل و نه تغيير اقليم و يا فقط حمله خارجي بود كه فقر و فلاكت و ويراني را جايگزين رهبري جهاني آسياي باختري كرد و ده‌ها شهر آباد و معتبر بين‌النهرين و ايران و قفقاز و ماوراالنهر را به فقر و عقب‌ماندگي كنوني دچار ساخت(دورانت، 1367: 432). بر اين اساس مي توان مهمترين عوامل داخلي انحطاط تمدن اسلامي را زير اين عناوين بر شمرد:

1- انحراف از مسير اصلي اسلام

معمولاً هر كاري از انسان سر مي زند، ابتدا در درون انسان، نقشه علمي آن به صورت يک دسته تصورات و تصديقات، ترسيم مي شود و پس از آنكه انسان به آن نقشه فكري و علمي، شوق و اعتقاد و ايمان پيدا كرد، آن را در جوارح و اعضاي بدن خود و عالم بيرون و نظام فيزيكي به منصه ظهور مي رساند. بدآموختن، بدفهمي و بدانديشي كه همان انحراف فكري است، همان نقشه علمي و فكري بديمني است كه مي تواند آثار زيان بار فرهنگي، علمي، اقتصادي، سياسي، نظامي و به طور كلي آثار شومي در همه ابعاد حيات آدمي و نظام جهان به دنبال داشته باشد.

اگر بخواهيم انحراف فكري را در دو جمله بيان كنيم، مي توان عبارت «متدين نفهم و روشنفكر بي بصيرت» را نام برد و اين دو عوامل اصلي شكست اسلام راستين هستند. يكي از مسائل و آموزه هاي بيشتر اديان به ويژه اسلامي اعتقاد به قضا و قدر الهي است. به اين معنا كه هيچ حادثه اي از جمله افعال

اختياري انسان بدون علم و قدرت و اراده الهي تحقق پيدا نمي كند. اين مسأله اگر به نحو درست آموزش داده و فهميده شود، نه تنها عامل ركود نمي شود؛ بلكه سبب انقلاب و جهش در پيشرفت فرهنگ و تمدن و تعالي روحي انسان خواهد بود. چنانكه در صدر اسلام مسلمين بدون شبهه جبر، اين مسأله را فهميده اند و اراده اي وصف ناپذير پيدا كردند. برعكس اگر اين مسأله براي كسي درست آموزش و فهم نشود و مستلزم اعتقاد به جبر در افعال اختياري انسان گردد، باعث سكوت انسان در برابر ستم و رضايت و تسليم در برابر حاكمان جور و تسليم در برابر همه عوامل انحطاط مي گردد به نحوي كه از مسؤوليت خطير امر به معروف و نهي از منكر شانه خالي كرده و راه تسلط اشرار را بر جامعه مهيا مي سازد(قانع، 1379: 129).

نكته ديگر انحراف در اعتقاد به حيات پس از مرگ است. اولياي الهي چنان زندگي مي كردند كه هيچ كدام از دنيا و آخرت بدون ديگري براي آنان معنا نداشت. اولياي راستين دين به جهت تأسي به آيات كتاب الهي به راحتي بين دنيا و آخرت جمع مي كردند. چنان كه قرآن مي فرمايد «به وسيله آنچه [از علم و عمل و روح و جسم و استعدادهاي فراوان انفسي و آفاقي كه] خدا به تو داده است، خانه آخرت را تأمين كن و بهره خود را از دنيا نيز فراموش نكن»[2] . اگر كسي ارتباط و تناسب دنيا و آخرت را نفهمد و دنيا و آخرت را قابل جمع نداند، براي اينكه يكي از دو طرف را انتخاب كند، به جهت ترس از حوادث آينده و آخرت، آخرت را انتخاب كرده وكار دنيا را تعطيل كرده و از تلاش و آباداني در دنيا امتناع مي ورزد و به زهد خشك و بي مغز مي پردازد(قرباني، 1370: 296) از ديگر موارد آموزه هاي ديني كه بعضي از مسلمين به انحراف فكري و عقيدتي درباره آنها مبتلا شده اند مي توان به اين موارد اشاره كرد: انحراف در فهم تقيه، انحراف در فهم شفاعت، انحراف در فهم انتظار فرج، انحراف در فهم صبر، توكل، تسليم و رضا.

2- رهبري هاي غلط و رهبران نالايق

يكي از اصول حاكم بر زندگي انسان، مسأله وجود انسان هاي ممتاز است كه براساس عقل و تجربه و مباني اديان بايد از استعداد اين انسان هاي ويژه براي هدايت بشر استفاده شود و ديگران موظف هستند كه با پيروي از اين انسان ها به كمال و سعادت خويش نايل آيند. در حقيقت، نوع رهبري است كه مي تواند جامعه را منحط يا موفق كند. چنان كه امام علي (ع). در اين باره فرموده اند: «آگاه باش كه هر پيرويي را پيشوايي است كه پي وي را پويد، و از نور دانش او روشني جويد. . . »

جهان اسلام (به استثناي دوران رحلت پيامبر اسلام (ص). و امام علي (ع). و پاره اي موارد ديگر). غالباً از مصيبت رهبران و رهبري هاي نالايق رنج برده و همين امر باعث ضعف برنامه ريزي مسلمين و

پوسيدگي داخلي گرديد تا جايي كه دائماً در معرض چشم طمع و جسارت دشمنان اسلام شد و آنها را به برنامه ريزي فرهنگي، سياسي، نظامي، اقتصادي و. . . عليه مسلمين تحريک نموده است. در هر دوره از دوران خلافت ها و سلطنت هايي كه براساس بينش درست اسلام نبوده، ردپاي چنين گرفتاري در ميان مسلمين انكارناپذير است(زيدان، 1382: 333).

3- خوشگذراني و تجمل گرايي حاكمان اسلامي

عامل ديگر انحطاط جامعه اسلامي، گرايش و اقدام به تجمل و خوشگذراني است. انسان به مقتضاي طبع اوليه خويش طالب آسايش و راحتي است. طبع انسان ها از راحتي ها و زيبايي ها و خوشي ها لذت مي برد و با ديدن آنها در دنياي فريبنده به راحتي تسليم آن ها شده و خال و خط زيباي دنيا او را به استفاده حداكثر از نعمت ها و لذت ها وادار مي سازد. البته دنيا به خودي خود مهبط و منزل اولياي الهي و وحي حق تعالي است و از اين جهت تفاوتي با آخرت ندارد، ولي آنچه مذموم است دنيادوستي به محوريت خودخواهي و دلبستگي به مظاهر فريبنده دنياست كه انسان را از مسئوليت فردي و اجتماعي، دنيوي و اخروي محروم مي سازد و در نهايت به تن آساني و سلب فعاليت مي كشاند.

نمونه هايي از دنياگرايي مسلمين را كه باعث اسراف و فساد و انحرافات ديگر شده در غالب سلسله هاي حكومتي آنان مي توان يافت. چنانكه بعضي از مورخين درباره تجمل گرايي بعضي از سلسله هاي حاكميت مسلمين اينگونه نقل كرده اند: «. . . خلفاي عباسي علاوه بر آنكه پول را وسيله دفع شر مخالفان خود قرار دادند، براي فراهم ساختن بساط عيش و نوش و تجمل، همه نوع ولخرجي مي كردند، كنيزان و غلامان به قيمت هاي گزاف مي خريدند، فرش و اثاث از خز و ديبا و حرير تهيه مي كردند، حتي ميخ هاي ديوار را از نقره مي ساختند، باغ ها و كاخ ها و گردشگاه ها و شهرهاي مخصوص به خود بنا مي نمودند، مجالس خوشگذراني با تجمل فراوان ترتيب مي دادند، نديمان و حاشيه نشينان استخدام مي كردند و از حيث خوراک و پوشاک و تفنن و تنقل همه نوع تجمل فراهم مي كردند. . . ». و درباره بعضي ديگر از سلسله هاي حاكمان اسلامي گفته اند: «. . . فاطميان كه تازه روي كار آمده بودند بهتر و بيشتر از عباسيان، دستگاه و تجمل به هم زدند و اگر عباسيان، كفش و روسري زنان خود را مرصع مي ساختند، فاطميان ظروف آشپزخانة خود را جواهر نشان مي كردند و تنگ ها و جام هاي طلا را با جواهرات گرانبها مرصع مي نمودند و تا حدي در استعمال زيورآلات و ساختن آن تفنن داشتند كه براي تزيين مجالس خويش، مجسمه هاي طلا و نقرة جواهر نشان مي ساختند. . . »(زيدان، 1382: 337).

4- فرقه گرايي و تفرقه

از ديگر عوامل انحطاط فرهنگ و تمدن اسلامي، بنيان گذاري فرقه و تفرقه است كه از زمان بعثت پيامبر و علني شدن دعوت او (توسط آنان كه بنا به مصلحت هاي شخصي و سياسي و فرقه اي و دنيوي به ظاهر ايمان آورده اند) شروع شد و پس از رحلت پيامبر اكرم (ص) خود را آشكار نموده است، به نحوي كه تاكنون در ميان تشيع و تسنن، صدها فرقه و تفرقه ديگر شكل گرفته و به نظر مي رسد تا روزگار نامعلومي اين فاجعه ادامه يابد. مسأله فرقه و تفرقه به جايي رسيد كه پس از رحلت پيامبر تاكنون، به جاي اينكه مسلمين درصدد حل مشكلات همه جانبه جهان اسلام و ترقي روحي و دنيوي خويش باشند، به كينه توزي و دشمني و انتقام و تسويه حساب پرداخته اند و اكنون هم فرقه و تفرقة بي اساس و بي جهت، جزو عوامل اصلي انحطاط فرهنگ و تمدن اسلامي است. اين عامل اگرچه خود نيز معلول عوامل نفساني مسلمين و اتباع هواي نفس و طول امل است ليكن منشأ تحقق دهها عامل انحطاط ديگر شده است(صواف، 1372: 170).

از اين رو با بروز چنين شرايطي و به ضعف و زوال كشيده شدن تمدن اسلامي، حركتهاي جديدي براي احياء تمدن اسلامي آغاز گرديد. بيداري اسلامي كه در نتيجه سرخوردگي متفكران مسلمان از وضعيت نا بسامان جوامع اسلامي بود، بار ديگر جنبش احياي تمدن اسلامي را، كه به سكون متمايل شده بود، به حركت انداخت. انديشه‌هاي سيد جمال‌الدين اسدآبادي، شيخ محمد عبده و عبدالرحمان كواكبي آغازي بر اين تحرك همه‌جانبه بود؛ تحركي كه از بررسي تاريخي تحولات اخير جهان اسلام درمي‌يابيم، حد و مرزي نمي‌شناخت. مقابله با توسعه و نفوذ استعمار و تهاجم فرهنگي بيگانگان در اشكال مختلف نمود يافت كه يک نمونه‌ي آن را در فتواي مرحوم ميرزاي شيرازي در قضيه‌ي تنباكو مي‌بينيم.

از آن زمان، ما شاهد نهضتي براي برپايي حكومتي اسلامي بوديم كه هدف آن نيل به كمال مطلق، كه همان كمال عهد رسول‌الله صلي‌الله‌عليه‌وآله در مدينه است، مي‌باشد. اين تلاش‌ها، اگر چه عاري از لغزش و مصون از خطا نماند و بعضاً از مسير اصلي منحرف شد، اصل تداوم حركت بيان‌گر آن است كه اين اشتياق يا ميل براي اعتلاي تمدن اسلامي كه در پي ايجاد حاكميت رخ مي‌نمايد، در ميان جوامع اسلامي احيا شده است. تجربه‌هاي تلخ ميرزا كوچك‌خان جنگلي و شيخ محمد خيابا‌ني، دو روحاني كه در پي ايجاد ساختار حكومتي بودند، اگر چه به شكست انجاميد، سرانجام در كنار عوامل ديگر، زمينه را براي تشكيل حكومت اسلامي در ايران به رهبري حضرت امام خميني قدس‌سره فراهم كرد(ولايتي، آبان 1383).

اين نهضت فقط منحصر به يک بخش از جغرافياي سياسي جهان اسلام، يعني ايران نبود، بلكه امروزه در ساير نواحي از شمال آفريقا گرفته تا خليج فارس، كشورهاي اسلامي در حال تجربه تحولات انقلابي و بعضاً اسلامي هستند. سال 2011 ميلادي براي جهان اسلام يک نقطه عطف محسوب مي شود. در اين سال، نافرماني

مدني و جنبش هاي اعتراضي گسترده اي عليه ديكتاتورهاي عرب شكل گرفت كه ضمن تغيير چهار ديكتاتور در تونس، مصر، ليبي و يمن، پايه هاي قدرت برخي نظام هاي پادشاهي و اقتدارگرا را ، در شمار ديگري از كشورهاي عربي نيز سست كرد. در برخي از اين كشورها همچون مصر و تونس اسلام گرايان قدرت را در دست گرفتند و بارقه هاي احياي حكومتهاي اسلامي در خاورميانه و شمال آفريقا درخشيدن گرفت. با اين حال پس از به دست آوردن برخي موفقيت ها، به دليل متوسل شدن حكومت ها و برخي گروههاي سلفي به فرقه گرايي، كشورهاي اسلامي شاهد نابساماني و عدم ثبات گرديدند.

بنابراين پژوهش حاضر تلاش مي نمايد تا نه با رويكردي تاريخي بلكه با مد نظر قرار دادن شرايط فعلي جهان اسلام، به تحليل مهمترين عوامل داخلي انحطاط و عقب ماندگي تمدن اسلامي بپردازد. با چنين نگرشي به نظر مي رسد هر چند در مقطع فعلي نيز همچون قرون گذشته، عوامل متعددي در انحطاط و ضعف تمدن اسلامي اثر گذار هستند؛ اما عاملي كه هم اكنون در عرصه بين المللي و بين كشورهاي اسلامي بيشتر خودنمايي مي كند، چيزي نيست جز فرقه گرايي و اختلافات مذهبي. از اين رو تمركز پژوهش حاضر بر بررسي ماهيت اين پديده و تأثيرات آن بر ضعف و انحطاط تمدن اسلامي قرار مي گيرد.

الف. ماهيت و مفهوم فرقه‌گرايي مذهبي

فرقه‌گرايي اساساً منشا ديني دارد، هرچند كه مي‌تواند ماهيت، شكل و يا خاستگاه سياسي هم داشته باشد. اديان در طول تاريخ، مهم‌ترين منشا شكل‌گيري آئين‌ها، دستجات و فرق بوده‌اند. شكل‌گيري نحله‌هاي مختلف در حوزه دين‌هاي بزرگ تاريخي پديده‌اي رايج بوده و هست. در دامان اديان، همواره كيش‌ها و آئين‌هايي به وجود آمده‌اند كه آنها نيز به نوبه خود مايه تولد فرقه‌هاي جديدتري شده‌اند. اما اين ويژگي با كاركرد اساسي دين در تناقض است. آن‌گونه كه در اكثر نظريه‌هاي جامعه‌شناختي آمده است، دين منشا و عامل همبستگي و همدلي بين آحاد و اعضاي هر جامعه است؛ زيرا باعث تقويت روح جمعي و اشتراک نظر مردم در خصوص باورها، ارزش‌ها و هنجارها مي‌شود.

علت اين امر آن است كه در همه اديان و در همه دوره‌هاي تاريخي، همواره گروه‌ها و حركت‌هاي جديدي از بطن دين به وجود آمده‌اند كه همگي در ابتداي پيدايش، ماهيتي فرقه‌اي و محفلي داشته‌اند. در اين مقطع، اديان نه در جهت تقويت همبستگي اجتماعي بلكه برخلاف آن عمل مي‌كنند. اما با فراگير شدن و اقبال عمومي به اين نحله‌ها، دوباره كاركرد انسجام‌بخش و پيونددهنده خويش را ايفا مي‌كنند. بر اين اساس، انواع انشعاب‌ها در درون يا حاشيه اديان بزرگ را مي‌توان به نحو زير

تقسيم‌بندي كرد:

- فرقه‌ هاي سنتي و قديمي كه به طور سنتي در دامن اديان تاريخي و بزرگ به وجود آمده‌اند. (مانند صوفي‌گري).

- جنبش‌هاي جديد مذهبي؛ كه حاكي از تلاش نسبتا سازمان يافته‌ بخشي از مردم، براي حفظ يا تغيير سازمان ديني يا برخي ابعاد زندگي ديني است(Bainbridge,1999: 3). اين‌ جنبش‌ها از جنگ دوم جهاني به بعد و به ويژه در دهه‌هاي 1960 و 1970، در جهان غرب‌ رشد كرده‌اند و نسبت به فرقه‌هاي مذهبي، مدرن‌تر و امروزي‌تر به شمار مي‌آيند (Bryanand. Cresswell, 1997:16). درباره تمايز ميان جنبش‌هاي جديد و فرقه‌ها، مي توان گفت جنبش اعتراض ديني، يا گروهي مستقل است كه راه و رسمي تازه و ويژه در پيش‌ مي‌گيرد؛كه تحت عنوان«جنبش جديد ديني»ناميده مي‌شود و يا به بعضي اصول و قواعد اصلي دين(دين منشا يا مادر) مقيد است كه فرقه نام دارد(جلالي مقدم، 1379: 202). به نظر مي‌رسد كه اين‌ گرايش‌هاي جديد، محصول بازگشت قدرتمندانه دين به صحنه عمومي جوامع غربي در دهه‌ 1970 و از هم‌پاشيدگي نهادهاي سنتي دين است.

- مذاهب‌؛كه در اثر تكوين و گسترش فرقه‌ها و تبديل وضعيت اجتماعي آنها مطرح‌ مي‌شوند.

مطابق اين تقسيم‌بندي، فرقه به هرگونه انشعاب گروهي از دين اصلي و رايج اطلاق‌ مي‌شود كه مبدع و يا بازآفرين ارزش‌هاي معنوي و اعتقادي جديد باشد. فرقه از بطن يک آئين‌ يا دين مستقر به وجود مي‌آيد و ممكن است مانند برخي از جنبش‌هاي جديد ديني، تلفيق و تأليفي از عقايد چند دين متفاوت باشد. جنبش‌ها و انشعاب‌هاي ديني، غالبا با تقسيم‌بندي‌ها و كشمكش‌هاي اجتماعي همراه بوده‌اند؛بنابراين بررسي فرقه‌ها مي‌تواند تا اندازه‌اي به بررسي‌ اختلاف‌هاي اجتماعي نيز منجر شود. به اين معنا، فرقه گروه كوچكي است كه به منظور اعتراض، اصلاح، تكميل و يا بازسازي اديان بزرگ به وجود مي‌آيد و طبيعي است كه در ابتدا بسيار بطئي بوده و با پيرواني اندک، كار خود را آغاز مي‌نمايد.

يكي از مسايل مهم در اين بررسي، تفاوت بين دين و فرقه است كه ارايه تبييني روشن از آن ضروري است. ميشل مالرب[3]در پاسخ به اين سؤال چند ملاک زير را ارايه و نقد كرده است:

اول آنكه، ملاک تفاوت دين و فرقه، «كام‌يابي»است. اديان كام‌ياب بوده و پيرواني فراوان‌ دارند. اما فرق، فاقد چنين اقبالي هستند و البته اديان بزرگ نيز در آغاز راه پيروان زيادي‌ نداشته‌اند.

دوم آنكه، اديان در پي ايجاد يک پيوند روحاني بين آدميان و خداوند هستند؛ اما فرقه را گروهي از مردم تشكيل مي‌دهند كه سلوک‌شان از روال عادي فراتر مي‌رود تا جايي كه در نگاه اكثريت بزرگ مردم-چه ديندار چه بي‌دين-به ريشخند و يا رسوايي مي‌رسند. به بيان ديگر، فرقه‌گرايان به رفتارهاي مذهبي نابهنجار و خارج از عرف مي‌پردازند كه موجب تحير ساير‌ين مي‌شود.

سوم آنكه در فرقه‌ها، باور مردم با ايمان، به سوي اهدافي سوق داده مي‌شود كه در آنها وجهه‌اي از روحانيت وجود ندارد. مانند پول، جاه‌طلبي شخصي و سياست، به شرط آنكه اين جاه‌طلبي‌ها هدف آگاهانه و حساب شده خود دين(جديد) باشد. بنابراين شاخص و وجه ممیزه دين و فرقه از نگاه مالرب در شخصيت رهبران و بنيان‌گذاران فرق و تمايل آنها به سو استفاده شخصي از عقايد و اعضاي فرقه نهفته است(مالرب، 1381: 234 و 237).

بنابراين در جمع‌بندي ويژگي‌هاي فرقه‌ها مي‌توان به موارد زير اشاره كرد:

1. فرقه انشعاب و انحراف از سازمان مذهبي مسلط جامعه است. فرقه از جامعه بزرگتر جدا و با مذهب رسمي موجود، مخالف و ناسازگار است.

2. در فرقه‌ها، رياضت‌جويي رايج است و اين امر به تدريج تعلقات دنيوي را در بين اعضا حاكم مي‌كند. چون در اثر رياضت‌جويي، امنيت مالي بهتري به وجود مي‌آيد.

3. فرقه‌ها تماميت‌گرا هستند و با ساير گروه‌هاي مذهبي مخالفند. آنها تمايلي به رواداري و همزيستي با ديگران ندارند و خصوصياتي نظير آشتي‌جويي و تطبيق با شرايط، از شناسه‌هاي آنها نيست.

4. فرقه‌ها، متعصب و بر درستي عقايد خود مصراند. بنابراين، خود را «درست آئين»[4] دانسته و مدعي انحصار در كشف حقيقت هستند.

5. فرقه‌ها براي حفظ موقعيت و نفوذ خود، در عضوگيري قايل به محدوديت بوده و ريشه‌گرا (يا بنيادگرا) هستند.

6. عضويت در فرقه-حداقل در نسل اول-داوطلبانه و اختياري است و منوط به كسب بعضي فضايل، آگاهي از آموزه فرقه و يا گرايش به نوع خاصي از تجربه مذهبي است. فرقه هر كسي را در درون خود نمي‌پذيرد و رويه‌هاي خاصي براي اخراج اعضا دارد.

7. رهبران فرقه معمولا از رهبران رده پائين سازمان مذهبي(رسمي) بوده‌اند كه اينک درصدد دستيابي به رده‌هاي بالاتري از اقتدار معنوي هستند.

8. فرقه‌ها خود را حافظ تعاليم و اصول اوليه‌اي مي‌دانند كه به نظر اعضا، سازمان رسمي مذهب، آنها را سست يا رها كرده است(حاجياني، تابستان1383 :251).

ويژگيهاي فوق در واقع به طور كامل در مورد فرقه مطالعاتي تحقيق حاضر يعني گروه «دولت اسلامي عراق و شام »[5] موسوم به داعش صدق مي كند. داعش، يک جريان سلفي سني است كه در ابتدا بخشي از القاعده بوده و در سال ۲۰۰۴، تحت عنوان «القاعده عراق» و به دست «ابومصعب زرقاوي» شكل گرفت. تشكيل دولت اسلامي عراق و شام در 15 اكتبر 2006 در پي نشست چندين گروه مسلح اعلام شد كه در چارچوب معاهده موسوم به«حلف المطيبين»، ابوعمر البغدادي به عنوان سركرده اين گروه جديد انتخاب شد(داعش چگونه...، 23/1/1393). خليفه فعلي گروه داعش، سابقاً مسؤوليت عضوگيري براي القاعده را به عهده داشت. بعد از كشته شدن بن لادن، بغدادي بعنوان يكي از جدي ترين مدافعان انتقام خون رهبر القاعده ظاهر شد و رهبري يک سلسله عمليات انتحاري در عراق را به عهده گرفت(مظاهري، 13/6/1393). گروه داعش خود را دنباله رو ابن تيميه مي‌داند. ابن تيميه پدر معنوي همه گروهاي تند روي جهادي است. او با انديشه و عقل بكلي مخالف است مگر اينكه آن فكر و انديشه در راستاي تاييد نقل و احاديث باشد. او هرگونه تعامل با كفار و مشركين را حرام و حتي تفكرات اسلامي شيعيان را نيز مردود و آنها را كافر مي‌داند(عجم، 21/1/1385).

داعش بخاطر تفسير و قرائت خشن وهابيت از اسلام و خشونت وحشيانه‌اش برضد شيعه و مسيحيان معروف است(Bulos, 20 June 2014) و به‌قدري تندرو و سخت‌گير است كه با ديگر گروه‌هاي اسلام‌گراي سلفي ازجمله جبهه النصرهشاخه رسمي القاعده در سوريه نيز درگير جنگ شده و در فوريه ۲۰۱۴ ايمن الظواهري، رهبر القاعده به‌طور رسمي هر گونه انتساب اين گروه به القاعده را رد كرده‌است. اين گروه هدف خود را استقرار حكومت اسلامي و جاري كردن احكام شرع در عراق و منطقه شام - شامل سوريه - و آزاد سازي عراق از حكومت تحت تسلط شيعيان اعلام كرده است(Sly , February 3, 2014).

امروزه داعش خود را يک گروه جهادي پيشتاز در جهان معرفي مي كند و با پيشرفت هاي نظامي چشمگير، ثروت فراوان و شبكه رسانه اي موثر راه دستيابي به اهداف درازمدت خود را هموار مي بيند. پيكارجويان تازه اي نيز هر روزه به اين گروه مي پيوندند كه بسياري از آنها از كشورهاي غربي هستند. انگيزه هاي اقتصادي و ديني از جمله دلايل جذب افراد به اين گروه تروريستي بوده است. داعش

در هر منطقه اي كه حكومت را كه به دست مي گيرد، قوانين خودش را برپا مي كند. قوانيني كه برپايه برداشت جاهلانه و سطحي و سليقه اي از برخي آيات قرآن است. آنها بدون داشتن آگاهي و درک درست از دين، فرامين محدود کننده اي را برجسته مي کنند و برمبناي آن، خشونت هاي صورت گرفته را توجيه مي نمايند(مظاهري، 13/6/1393).

ب) مكانيسم تأثير فرقه‌گرايي مذهبي بر تمدن اسلامي

براساس نظرات انديشمندان علوم ديني و فرهنگي، مؤلفه‌هايي چند در كنار هم مي‌توانند شكل‌دهنده اصلي تمدن باشند. در توضيح اين مطلب بايد گفت آنچه كه در ابتدا بايد ميسر گردد تا اركان تمدن‌سازي بر روي آن قرار گيرد، در حقيقت بستري است از امنيت و آرامش، يعني امكاني براي كاهش اضطراب‌ها و دل‌مشغولي‌ها. در مرحله بعد، به باور بسياري از جمله ابن‌خلدون، هر تمدن در مسير شكل‌گيري خود نياز به گونه‌اي غرور و همبستگي ملي دارد كه شخصي چون ابن‌خلدون از آن با واژه «عصبيت» ياد كرده است (ابن خلدون، 1336: 301). اين مفهوم در واقع روح اصلي هر تمدني است؛ عاملي كه انگيزه لازم را فراهم كرده، اجازه تعاون و همكاري گروهي مشخص و هدفمند را مي‌دهد. بنابراين در مرحله بعدي اصل همكاري و تعاون مي‌بايست مورد قبول عامه واقع شود تا گروهي هم نظر براساس آن و با تكيه بر اخلاقيات بتوانند شالوده تمدن را پي‌ريزي نمايند(دورانت، 1367: 46-66).

نقش اخلاق يا عامل چهارم را نيز نبايد ناديده انگاشت، چرا كه توجه به آن سبب خواهد شد تا تمدن‌سازان در گام‌هاي نخستين حركت خود از سقوط در سراشيبي‌ها و پرتگاه‌هاي مسير دشوار خود در امان مانند. در مرحله‌ي بعدي، يک حركت تمدن‌ساز وقتي مي‌تواند بر رموز و دقايق واقف گردد كه اصل تحمل، بردباري و صبوري را در برابر افكار و انديشه‌هاي مختلف مدنظر قرار دهد(زرين كوب، 1369: 23-30) اين مرحله را كه برخي از آن به «تسامح» نام برده‌اند، نبايد به معناي لاقيدي و بي‌تفاوتي تلقي كرد، بلكه بايد آن را به «توان تحمل درک ديگران» تشبيه نمود.

شاخصه بعدي يک حركت تمدن‌ساز، حفظ وحدت و يكپارچگي و عدم انفكاک و تجزيه‌طلبي است كه به يک تمدن اجازه مي‌دهد وجوه و ابعاد گوناگون يافته، بتواند به بالندگي لازم دست يابد. يک مؤلفه ديگر هم اگر خوب مورد بهره‌برداري واقع شود، مي‌تواند در كنار ساير مقولات و متغيرهاي ياد شده مورد ارزيابي قرار گيرد. اين متغير، در حقيقت، دين است كه مي‌تواند خود عاملي براي تمدن‌سازي باشد(سيد قطب، 1369: 123)؛ اگر چه ناگفته نمي‌توان گذاشت كه هر ديني واجد چنين ويژگي‌هايي نيست. به عنوان

نمونه علي‌رغم وجود آيين برهما، ما فاقد پديده‌اي با عنوان تمدن برهمايي هستيم، در حالي كه اين پديده براي دين اسلام شكل واقع به خود گرفته است. البته تمدن‌هايي هم داريم كه نقش دين در آن اگر چه به تنهايي مشهود نيست، اما به عنوان عامل اثرگذار اصلي مطرح مي‌گردد. چنان كه در تمدن هندي دو عنصر مذهب و مليت در كنار هم هويتي مستقل را شكل بخشيده كه آن هويت هم مآلاً اساس و بنيان تمدن را قوام مي‌بخشد. گاهي از اوقات هم اين دين جنبه‌ي الهي ندارد، بلكه آييني است فلسفي و يا مكتبي است اخلاقي كه براساس باورهاي چند صدساله‌ي يک قوم، كه واجد مؤلفه‌هاي ديگر همبستگي، عصبيت و... باشند شكل مي‌گيرد؛ مثل آيين كنفوسيوس.

در كنار اين هفت مؤلفه‌ اصلي، دو متغير ديگر نيز مي‌تواند در روند تمدن‌سازي جوامع ايفاي نقش نمايد. از اين دو يكي «رفاه نسبي» و ديگري «فشار اقتصادي و اجتماعي» است. اولي براي هر جامعه مي‌تواند زيرساخت اساسي يک تمدن باشد كه در پي نيل بدان، شرايط براي بروز و آشكار شدن توانايي‌ها هموار مي‌گردد (دورانت، 1367: 4) و دومي اين ويژگي را دارد كه نياز را در جامعه عيان ساخته، افراد را در حول يک محور تشكل مي‌بخشد و بدين‌ترتيب شرايط را براي زايش يا اعتلاي تمدني فراهم مي‌كند(ولايتي، 1383: 47-46)

حال نكته اساسي اينجاست كه در عصر حاضر جوامع اسلامي دچار معضلي به نام فرقه گرايي و اختلافات مذهبي شده اند كه با اندكي تسامح مي توان ادعا كرد كه همه موارد فوق را كه به عنوان پيش زمينه هاي اعتلاي يک فرهنگ و تمدن از آنها ياد مي شود را زير سؤال برده و دچار اختلال مي سازد. در واقع فرقه گرايي با شيوه هاي گوناگون جوامع اسلامي را با خطر تضعيف، عقب ماندگي و توسعه نيافتگي تهديد مي كند و طبيعتاً چنين شرايطي سبب افول تمدن اسلامي و ضعف آن در برابر ديگر تمدنهاي مطرح بشري بويژه تمدن غربي مي شود. در اينجا به برخي از مكانيسمهاي تضعيف تمدن اسلامي از طريق فرقه گرايي پرداخته مي شود:

1. فرقه‌گرايي مذهبي و اختلال اجتماعي

مذهب از بعد جامعه‌شناختي، موجب انسجام و يگانگي ميان افراد و جوامع مي‌شود. اعتقاد به باورها، ارزش‌ها و نمادهاي مشترک، هم‌دلي و هم‌آهنگي را ميان مؤمنان ايجاد و تقويت مي‌كند. اميل دوركيم[6] ، در بررسي كاركردهاي اصلي دين به چهار مورد اشاره كرده است كه عبارتند از:انضباط بخشي، انسجام‌بخشي، حيات‌بخشي و اعطاي خوشبختي(كوزر، 1367: 200). از لحاظ انسان‌شناسي نيز دين واجد سه كاركرد اصلي است:

- دين از كار ويژه سازمان‌دهي برخوردارست؛زيرا نظمي را مفروض گرفته و حفظ آن را مهم مي‌داند.

- دين ايمني‌دهنده است؛ زيرا ترس و تنش‌هاي رواني انسان را از طريق ايمان و اميد به عدالت، به سطح قابل تحملي مي‌رساند.

- كاركرد سوم دين نيز انسجام‌بخشي است؛زيرا با اخلاق(حريم‌ها و تنبيه‌هاي ناشي از تخطي نسبت به آنها).سروكار داشته و جماعت دين‌داران را به يكديگر پيوند مي‌دهد(ريوير، 1379: 186).

بر اين اساس دين به واسطه توافقي كه بين انسان‌ها ايجاد مي‌كند، نوعي نظم و هم‌آهنگي را در بين آنها به ارمغان مي‌آورد. نقش اجتماعي دين اساساً در مجتمع كردن انسان‌هاست. دين، پيوستگي اعضاي جامعه و الزامات اجتماعي را افزايش مي‌دهد و به وحدت ميان آحاد جامعه كمک مي‌كند. دين توافق گسترده‌اي را در سطح جامعه تضمين مي‌كند؛زيرا ارزش‌هايي كه زيربناي نظام‌هاي الزام اجتماعي هستند، در بين گروه‌هاي ديني مشترک‌اند.

حال نكته اساسي اين است كه فرقه‌گرايي مذهبي، يكي از عواملي است كه مانع بروز كاركرد انسجام‌بخش دين مي‌شود. در اين چهره، دين مشابه يک خط گسل و شكاف اجتماعي عمل كرده و موجبات تجزيه و انشقاق شهروندان را فراهم مي‌كند. فرقه‌هاي مذهبي، مردم را به چند بخش و گروه متفاوت تقسيم مي‌كنند. رفتار فرقه‌اي مبتني بر اين باور است كه اعضاي يک فرقه در يک دانش رمزآميز و منحصر به فرد با يكديگر سهيم‌اند و ازهمين‌روي فراتر از جهان پست روزمره سير مي‌كنند. اين امر به تعلق خاطر شديد و انحصاري اعضاي فرقه به يكديگر و دوري از امور خارج از فرقه منجر مي‌شود(كوزر، 1367 : 200).

بر اين اساس همه انسان‌هاي خارج از فرقه، «غريبه و بيگانه»محسوب مي‌شوند كه نبايد با آنها به تعامل پرداخت زيرا در جهان و موقعيت دون و پستي قرار دارند و شايسته همكاري، مشاركت و هم‌دلي با اعضاي فرقه نيستند. اين مهم‌ترين و در عين حال ابتدايي‌ترين كاركرد منفي فرقه‌گرايي است. اهميت اين موضوع به اين خاطر است كه اين نوع نگرش و رفتار فرقه‌اي، ديگران را مستحق هرگونه برخورد ناشايست(از عدم ارتباط تا حذف فيزيكي) مي‌داند و در نتيجه، زمينه‌هاي انشقاق و چند دستگي را در صحنه اجتماع به وجود مي‌آورد. انواع خصومت‌ها و تكفيرها، ناشي از حاكميت چنين الگوهايي در فرقه‌ها است. بنابراين، فرقه‌ها از طريق تعميق و يا ايجاد شكاف‌هاي اجتماعي و نيز بهره‌گيري از رفتارهاي انحرافي، نظم اجتماعي را مختل و احساس امنيت عمومي را كاهش مي‌دهند(حاجياني، تابستان1383 :252).

اين مسأله نكته ايست كه عيناً در مورد گروههايي همچون داعش كه امروزه به تهديدي جدي در عرصه خاورميانه تبديل شده است، صدق مي كند. اين فرقه هاي مجعول هر چند ادعاي ايجاد حكومت اسلامي را دارند؛ اما در عمل با دامن زدن به اختلافات مذهبي و تلاش براي نهادينه كردن چنين اختلافاتي، وحدت و يكپارچگي كشورهاي اسلامي را به تباهي كشانده اند. هرچند علماي اصلي اهل سنت و شيعه فريب چنين نيرنگي را نخورده اند و همواره بر اتحاد و وحدت رويه مسلمانان تاكيد داشته اند، اما ظهور گروهكهايي همچون داعش، صحنه سياسي كشورهاي اسلامي را به كارزاري آشوب زا تبديل كرده است. در اين بين كشورهاي همچون عراق و سوريه بيشترين ضربه را از اين وضعيت خورده اند.كار به جاي رسيده است كه طراحي تجزيه عراق در دستور كار آنها قرار گرفته است و در صورت تحقق چنين برنامه اي، مي بايست منتظر درگير شدن كشورهاي اسلامي منطقه با يكديگر بود.

از طرف ديگر آنها همزمان با رونق بخشيدن به اختلافات مذهبي و تحريک گروههاي افراطي و آموزش آنها، سعي در ايجاد اختلافات قومي نيز دارند. آنها با حمايت از گروههاي دست نشانده، تجزيه طلب و تروريست در ميان فارس، عرب، ترک، کُرد، بلوچ و... سعي در ايجاد تنش هاي قومي - قبيله اي در درون كشورهاي اسلامي دارند. براي مثال در كشوري مثل عراق، كردها و عربها را در مقابل هم مسلح مي كنند، در تركيه كُرد و ترک و در پاكستان، پنجابها، پشتونها، سنديها ، اردو و بلوچها را به جان هم مي اندازند. ادامه اين روند ممكن است تماميت ارضي بسيار از كشورهاي اسلامي منطقه را با تهديد جدي مواجه سازد و در نتيجه حفظ امنيت و يكپارچگي سرزميني به اولويت كشورهاي اسلامي تبديل خواهد شد و دشمني و ترس از كشورهاي همسايه جاي دوستي و همكاري را خواهد گرفت.

بنابراين از آنجا كه احساس امنيت و فضاي اجتماعي مناسب و توجه به علم و كرسي‌هاي نظريه‌پردازي از ملزومات تمدن‌سازي‌ هستند؛ فرقه گرايي و اختلافات مذهبي هم در سطح اجتماعي و هم در سطح دولتي به احياء و شكوفايي تمدن اسلامي لطمه مي زند. در سطح اجتماعي، شهروندان‌ي كه دغدغه اصلي آنها امنيت وجودي و رفاه حداقلي است، نمي توانند به توليد فكر، توسعه علم و شكوفايي استعدادهاي خود بپردازند. دولتهاي اسلامي نيز در چنين شرايطي ناچار از تخصيص بخش اعظم بودجه كشور به بخش نظامي – امنيتي بوده و مجالي براي اهميت دادن به بخش فرهنگ و هنر و ارتباط با ساير كشورهاي اسلامي به منظور توسعه همكاريهاي فرهنگي – تمدني نخواهند داشت.

2. فرقه‌گرايي به مثابه يک تهديد نرم‌افزاري

هر نظام اجتماعي از طريق مجموعه‌اي از باورها و ارزش‌هاي نسبتا مشترک در ميان اعضا قوام و تداوم مي‌يابد. مهم‌ترين کارکرد اين جهان‌بيني مشترک، تعديل تقاضاها، آرزوها و تمنيات و ايجاد حس خوش‌بيني و آرامش خاطر نسبت به شرايط موجود است. هرگونه عدم تعادل، صرف‌نظر از منشا دروني و بيروني آن، در نظام باورهاي مشترک، ثبات اجتماعي را مختل مي‌سازد. شکل‌گيري نظام‌هاي عقيدتي متفاوت با نظام ارزشي مستقر و رايج، يکي از منابع مهم عدم تعادل ارزشي و نهايتا بي‌ثباتي به حساب مي‌آيد. فرقه‌هاي مذهبي جديد که از ساختاري مدرن و غير مرسوم برخوردارند و از شيوه‌هاي امروزين(مثل موسيقي و کامپيوتر) بهره مي‌جويند، نه تنها در ميان عموم مردم و قشرگريزان از نظام باورهاي حاکم-به ويژه در بعد مذهبي-بلکه در دژهاي به ظاهر تسخيرناپذير مذهب سنتي نيز نفوذ مي‌کنند و نگرش‌هاي انتقادي عليه عقايد مسلط را گسترش مي‌دهند.

فرقه‌ها با طرح عقايد و باورهاي جدي و جذاب به نياز روحي و رواني شهروندان که از نظم عقيدتي مستقر ناراضي بوده يا نسبت به آن کم‌عقيده هستند، پاسخ گفته و اخلال در نظام باورها را تسريع مي‌بخشند. اين امر مي‌تواند در نهايت به فروپاشي مذاهب سنتي بيانجامد. اين فرقه‌ها؛ آرمان‌ها، نهادها و سلسله مراتب مذاهب سنتي را به طور مستقيم و يا غير مستقيم تخطئه نموده و درهاي جديدي را براي نسل گريزان از ايدئولوژي رسمي اما طالب معنويت مي‌گشايند. بنابراين، فرقه‌ها و جنبش‌هاي جديد ديني مهم‌ترين منبع تعارض ايدئولوژيک به شمار مي‌آيند و اين تعارض در نظام‌هاي سياسي مبتني بر ايدئولوژي جدي‌تر است. در نظام‌هاي لائيک و ليبرال، اين تضاد در سطح نظام اجتماعي باقي مي‌ماند؛ اما در نظام‌هاي ايدئولوژيک و عقيدتي که بر قرائت مشخصي از مذهب استوار شده‌اند، فرقه‌گرايان به سرعت مباني مشروعيت حکومت را هدف گرفته و چهره اپوزيسيون به خود مي‌گيرند. به اين ترتيب، فرقه‌ها نقش مهمي در تضعيف وحدت سياسي جامعه و تزلزل در مباني مشروعيت نظام سياسي ايفا مي‌کنند و اين مسأله از طريق اختلال در فرآيند فرهنگ‌پذيري رخ مي‌دهد(حاجياني، تابستان1383 :251).

اين رويکرد دقيقاً مشابه الگويي است که گروه دولت اسلامي عراق و شام موسوم به داعش، به عنوان يک گروه اپوزيسيون در عراق و سوريه پياده نموده است. اين گروه که براي ادامه فتوحاتشان در عراق و سوريه نيازمند قابليتهاي نظامي پيشرفته در استفاده از تسليحات و نيز اطلاعات محلي از ميدان مبارزه هستند، با ابزارهاي مختلف مالي و ارتباطي کوشيده اند تا اقشار ناراضي در دولتهاي منطقه را به سوي خود جلب کنند. در نتيجه افرادي که تحت عنوان داعش عمليات انجام مي‌دهند، همگي از اعضاي سابق القاعده نيستند، بخش عمده آنها بعثي‌هاي وابسته به رژيم سابق عراق(صدام حسين) و همچنين کساني هستند که در زمان صدام حسين به عنوان فداييان وي شناخته مي شدند و آموزش‌هاي ويژه‌اي ديده بودند، اما با روي کار آمدن دولت جديد شيعي پس از سقوط صدام در انزوا قرار گرفتند(حسين، 4/1393/9). گروه ديگر متحد داعش نيز گروه هاي مسلح کوچک سني و نيز روساي برخي قبايل سني هستند.

اين گروه ها بعد از سال ۲۰۰۳ عليه آمريكايي ها اسلحه به دست گرفتند و كساني هستند كه نسبت به حاشيه رفتن سني ها، نقش اندک اقليت سني در نظام حكومتي و ارتش عراق و همچنين بي عدالتي هاي دولت مالكي عليه خود اعتراض داشتند(http://www.lemonde.fr,jun 2014).

با اين حال، هر چند شكاف‌هاي شيعه و سني و اختلافات بر سر تقسيم قدرت و حضور نيروهاي بعثي از منطقه تكريت و موصل موجب شد كه داعش به راحتي بر مناطقي از عراق مسلط شود؛ اما مهمتر از آن داعش داراي يک نرم‌افزار اعتقادي است. «فقه التكفير» توسط داعش شكل گرفت و آنها توانستند احساسات خشونت‌گرا را با باورهاي مذهبي در هم بياميزند. داعش معتقد است چون برخي مسلمانان حتي اهل سنت پيرو مكاتب اربعه جهاد را تعطيل كردند و تعطيلي عملي حكم خداوند به معناي انكار آنهاست و انكار حكم‌الله، كفر محسوب مي‌شود، پس آنها كافر شده اند. در واقع كافرسازي مسلمانان مهم‌ترين بخش راديكاليسم و فقه تكفيري داعش است(فيرحي، 25/4/1393).

از سوي ديگر اعضاي داعش در دنياي مجازي استراتژي پيچيده‌اي را پي گرفته‌اند و با انتشار ويديوهاي بسيار باكيفيت و داراي تدوين حرفه اي كه با امكانات خوبي تهيه شده‌اند، تلاش مي‌كنند مخاطبان بيشتري را به سوي خود جذب كنند. اين اقدامات با روش هاي مورد استفاده بن لادن رهبر به قتل رسيده القاعده قابل مقايسه نيست. زيرا كل فعاليت رسانه اي وي و همفكرانش محدود به انتشار نوارهاي سخنراني القاعده در سايت هاي اينترنتي و يكي دو مصاحبه با شبكه‌هاي تلويزيوني خاص بود. اما اعضاي داعش عليرغم تحجر و جمود فكري و دشمني با تمام مظاهر تمدن، علاقه خاصي به استفاده از اينترنت و شبكه‌هاي اجتماعي دارند(شبكه‌هاي اجتماعي آمريكايي؛ ...، 3/6/1393). بنابراين شبكه هاي اجتماعي اكنون به سلاحي براي گروه تروريستي داعش تبديل شده است. شبه نظاميان تكفيري داعش با استفاده از اين تكنولوژيهاي جديد ارتباطي فيلم هاي ويدئويي مربوط به جنايات خود را در فيس بوک و توئيتر منتشر كرده اند تا از اين طريق ترس و رعب و وحشت را در بين مردم عراق و نيروهاي مخالف خود گسترش دهند.

3. فرقه‌گرايي و خشونت

فرقه‌هاي موجود را به لحاظ منشا و ريشه تاريخي، ميزان ارتباط با اديان بزرگ(مثل اسلام، مسيحيت، يهود، بودا و زرتشت)، خاستگاه و ابزارها و تكنيک‌ها، مي‌توان به دو نوع سنتي و مدرن تقسيم كرد. همچنين فرقه‌ها را به واسطه زمينه‌سازي براي بروز خشونت و يا ارتكاب به آن، مي‌توان به دو نوع كلي خشونت‌گرا يا مسالمت‌گرا تقسيم كرد. با به كارگيري اين دو معيار، مي‌توان چهار نوع فرقه را به لحاظ منشا و روش، بازشناسي كرد. براساس تقسيم‌بندي فوق، فرقه‌هاي سنتي و مدرن(هر دو)، مي‌تواند آبستن بروز خشونت سياسي و استفاده از اين ابزار باشند و اعضاي خود را در اين خصوص

تحريک و تشجيع نمايند. حال سؤال آن است که کدام زمينه‌ها و شرايط، موجب سوق يافتن فرقه‌ها به خشونت مي‌شود؟براي پاسخ به اين سؤال، لازم است به برخي از ويژگي‌هاي جامعه‌شناختي فرق به شرح ذيل اشاره کرد:

- تعصب و جزميت اعضا بر آئين و باورهاي خود، خصيصه ذاتي فرقه‌ها به شمار مي‌آيد. فرقه‌ها براي خود، رسالت جدي قايل‌اند.

- کوچکي گروه و محدوديت اعضا و«احساس در اقليت بودن»، در بين فرق مشهود است. در حقيقت، فرقه‌گرايي نوعي تلاش براي هويت‌يابي نسل جديد در شرايط مدرن است.

- افراط گري و تندروي در بعضي فرقه‌ها وجود دارد و اين موضوع از طريق ضديت با ديگران معنا مي‌يابد. گاهي فرق، هويت خود را در نفي ديگران جستجو مي‌کنند. بنابراين فرآيندهاي خصومت‌ورزي، تضاد و تکفير از سوي فرق و در درون آنها همواره ساري و جاري است.

- قطبيت و اهميت محوري سران و رهبران، ويژگي ديگر فرقه‌هاست؛ تا حدي که اغلب با مرگ و کناره‌گيري رهبران اصلي و بنيان‌گذار، تحرک فرقه نيز کاهش يافته و يا از بين مي‌رود.

- تا زماني که عقايد فرقه رواج عمومي نيافته است، فرقه‌ها رسميت پيدا نمي‌کنند. بنابراين تصور غير قانوني و غير آشکار بودن براي اعضاي فرقه به وجود مي‌آيد. تصور پنهاني بودن، زمينه را براي استفاده از ابزارهاي خشونت‌آميز آماده مي‌کند.

- انشعاب و جريان‌سازي در درون فرقه‌ها، به صورت جدي مشهود است(حاجياني، تابستان1383 :251).

ويژگي‌هاي فوق موجب سوق يافتن اعضاي فرقه به استفاده از خشونت مي‌شود. خشونت‌هاي فرقه‌اي در اشکال مختلفي قابل مشاهده است که از آن جمله مي توان به مواردي همچون: ترور، آدم‌ربايي، گروگان‌گيري، تخريب و بمب‌گذاري، اغتشاشات و ناآرامي‌هاي شهري، اشاره کرد. البته لازم به ذکر است که در ادبيات جامعه‌شناسي، محروميت نيز به عنوان يکي از منابع مهم فرقه‌گرايي به حساب آمده است. بر اين اساس شکل گيري فرقه‌ها اعتراضي است عليه نظم موجود که به وسيله آن، افراد محروم موقتا بر احساس محروميت‌شان فايق مي‌آيند. در واقع آئين‌هاي فرقه‌اي، به منظور ارايه راه‌حل‌هاي ديني براي رفع محروميت اقتصادي، انقلابي نمادين را به جاي يک تغيير بنيادين در ساخت اجتماعي مي‌نشانند. فرقه‌ها سعي مي‌کنند تا خود را از عناصر ساختي نظم اجتماعي سنتي آزاد کنند و همين مسأله باعث افراطگرايي آنها مي‌شود(تامسون، 1381: 111).

در رابطه با ويژگي زمينه سازي و اعمال خشونت نيز دولت مجعول اسلامي عراق و شام (داعش) جلوه بارز خشونت ورزي و انجام اعمال وحشيانه براي رسيدن به هدف است. تروريست‌هاي داعش در حملات و پيش‌روي‌هاي خود در عراق همه اقليت‌هاي اين كشور اعم از شيعه، سني، مسيحي و كردهاي ايزدي را در معرض خطر قرار داده است. حملات گروه داعش و گروههاي مسلح وابسته به آن، شامل حمله مستقيم به غير نظاميان، هدف قرار دادن زيرساخت هاي غير نظامي، اعدام و قتل هدفمند غير نظاميان، آدم ربايي، تجاوز و ديگر شكل هاي خشونت جنسي و فيزيكي عليه زنان و كودكان، به كار گيري اجباري كودكان، نابودي و تخريب اماكن مذهبي و فرهنگي و چپاول و غارت اموال شهروندان مي شود. قتل‌عام اقليت‌هاي قومي و مذهبي همچون ايزدي‌ها، شيعيان و حتي گروه‌هاي اهل سنتي كه از پذيرفتن قوانين داعش سرباز مي‌زنند، بخش ديگري از اقدامات جنايتكارانه اين گروه است. همچنين داعش با انتشار اعلاميه‌اي، مسيحيان را مجبور نموده است كه يا بايد «جزيه» بپردازند، يا شهر را ترک كنند و يا اعدام خواهند شد. بر اين اساس

اقدامات داعش در عراق، رنگ و بوي پاكسازي قومي و مذهبي نيز به خود گرفته است(Palm La, October 28, 2014).

در چنين شرايطي اعمال خشونتهاي اين فرقه هاي ضاله، سبب بدبيني و ترس افكار عمومي جهاني از فرهنگ و تمدن اسلامي گرديده و سازمانهاي حقوق بشري را نيز به واكنش واداشته است. طبيعي است كه در عصر حاضر كه با گسترش فرايند جهاني شدن و تغيير ماهيت قدرت، بحث قدرت نرم و توان تأثير گذاري و نفوذ در افكار عمومي جهاني مي تواند يكي از راهبردهاي اصلي براي بالندگي و رشد تمدن اسلامي باشد، انجام چنين خشونتهاي غير انساني توسط گروههايي كه خود را اسلامي مي خوانند تبليغي منفي و مخرب براي تمدن اسلامي بوده و تصورات منفي و ضد اسلامي را در نظر ملتهاي ديگر ايجاد مي كند كه به راحتي قابل اصلاح و تغيير نيستند.

د. فرقه‌گرايي زمينه ساز دخالتهاي خارجي

در عرصه روابط بين الملل، كشورها و قدرت‌هاي مختلف از ابزارهاي متفاوت براي نفوذ و تحت فشار قرار دادن دولت‌هاي رقيب بهره مي‌جويند. به تجربه ثابت شده است كه فرقه‌گرايي، ابزار و محمل مناسبي براي دخالت و نفوذ قدرت‌هاي خارجي، به ويژه قدرت‌هاي بزرگ سياسي و جهاني در امور ساير كشورها به شمار مي‌رود. قدرت‌هاي بزرگ از فرقه‌ها براي نفوذ و تأثير بر اراده سياسي ديگر حكومت‌ها استفاده مي‌كنند. در اين صورت، فرقه‌ها مانند اسب تروا‌ي دشمن عمل كرده و زمينه حضور و دخالت عوامل خارجي را در درون جوامع اسلامي فراهم مي‌كنند.

قدرت‌هاي بزرگ به ويژه آمريكا، از شعارهايي نظير«معنوي نمودن دنيا»، «دموكراسي»و«آزادي مذهبي» سو استفاده مي‌كنند تا به دخالت و اعمال نفوذ در كشورهاي مختلف بپردازند(حاجياني، تابستان1383 :251). طي سالهاي اخير، ظهور فرقه هاي متعدد ظاهراً اسلامي در قالب گروههايي همچون القاعده و داعش، يكي از دلايل اصلي باز شدن پاي كشورهاي غربي به منطقه خاورميانه و كشورهاي اسلامي بوده است. بعد از حمله آمريكا به افغانستان براي مبارزه با القاعده و طالبان كه به حضور چهارده ساله آمريكا و انگليس در خاورميانه منجر شد، اين بار جنايات و خشونتهاي بي حساب گروه داعش و پيشروي آنها در عراق و سوريه كه با هدف ظاهري تشكيل و گسترش دولت اسلامي صورت مي گيرد، سبب بازگشت مجدد آمريكا و ناتو به اين دو كشور اسلامي شده است. در طرح ائتلاف جديد امريكا، كشورهاي عرب منطقه با اعزام نيروهاي نظامي به سوريه و عراق و با پشتيباني هوايي امريكا و ناتو به مقابله با گروهك‌هاي تروريستي داعش، جبهه النصره و احرار الشام خواهند پرداخت(هاني‌زاده،22/6/1393).

بنابراين بار ديگر تاريخ تكرار مي شود و كشورهاي قدرتمند در قالبها و اشكالي جديد بر كشورهاي اسلامي حكم فرما مي شوند. تمدن اسلامي زماني به شكوفايي و بالندگي رسيد كه احساس هويت اسلامي در ميان جوامع اسلامي شكل گرفت و روحيه خود باوري و اعتماد به نفس در آنها تقويت شد. اين روحيه باعث شد تا كساني چون زكرياي رازي و ابوريحان بيروني جرأت نقد و حتي رد نظريه‌هاي علمي دانشمندان يوناني و ديگران را پيدا كنند.طبيعي است كشورهاي اسلامي كه در اشغال و يا زير نفوذ دولتهاي غربي هستند، باور و اعتماد به نفس خود را نيز براي انجام كارهاي تمدن ساز از دست مي دهند.

فرقه‌گرايي عامل تنش در روابط خارجي دولت‌هاي اسلامي

اسلام ديني آسماني و هدايت‌كننده بشريت است كه ازسوي خداوند متعال براي رشد و تعالي انسان و ايجاد زندگي توأم با سعادت در جامعه بشري آمده‌است. آن‌چه مسلم است اين است كه رسول خدا صلي ا عليه و آله از جانب خداوند مذاهب گوناگون اسلامي نياورده است،بلكه فقط يک دين به انسان‌ها عرضه شده‌است.در قرآن كريم لفظ دين هرگز به صورت جمع نيامده است و اين مطلب گوياي آن است كه خداوند ماهيت تمام آن‌چه را كه ما به نام اديان مي‌خواهيم واحد مي‌داند. به‌طور طبيعي وجود اختلافات بعد از رسول خدا و ايجاد ديدگاه‌هاي مختلف بين صحابه به هردليل و ايجاد مذاهب گوناگون در قرن‌هاي بعدي باعث تفرق در ديدگاه‌ها و زمينه‌ساز ايجاد تفرقه بين فرقه‌هاي اسلامي شده كه پديده‌اي نامیمون و ابزاري است در جهت ايجاد تفرقه بين مسلمانان عالم(دانش مير كهن، پاييز 1387). در نتيجه، رواج فرقه‌گرايي در ميان مسلمانان، تكفير برادران ديني و خشونت عليه يكديگر نه‌تنها مصداق بارز بي‌ايماني بلكه عامل اصلي تفرقه در جهان اسلام و متعاقباً مشكلات عديده براي

مسلمانان با وجود برخورداري آن‌ها از امكانات متعدد براي پيشرفت و سعادت است.

كاركرد فرقه گرايي در اختلاف و تفرقه، بحثي است كه به روشني وضعيت امروز خاورميانه و كشورهاي اسلامي را تشريح مي كند. در حالي كه خشونت، كشورهاي اسلامي مانند عراق، سوريه و افغانستان را فراگرفته است، عداوت ميان فرقه هاي گوناگون به وضوح كشورهاي اسلامي در سراسر جهان را در مقابل يكديگر قرار داده است. مناقشات سني و شيعه كه به قتل و كشتار انجاميده است، موجب گسترش بي ثباتي، جنگ داخلي و درگيري فرقه اي در خاورميانه و وراي آن گرديده و اين امر صلح، ثبات و امنيت را به خطر مي اندازد.
در رأس همه گروه هاي فرقه گرا، گروه موسوم به داعش قرار دارد كه معتقد است براي تقويت جهان اسلام بايد به ظاهر نص بازگشت و به علم ديني نيازي نيست. اين جنبش هر چند مدعي اعاده وحدت جهان اسلام است؛ اما وحدت را با خشونت دنبال مي‌كند و با كافر خواندن مسلمانان با آنان درگير مي‌شود؛ بنابراين اين تناقض در اين جنبش وجود دارد كه آنها بر وحدت تكيه مي‌كنند اما با مسلمانان ديگر درگير مي‌شوند و دولتهاي اسلامي را در تقابل با يكديگر قرار مي دهند(فيرحي، 25/4/1393). اين در حالي است كه قدرت هاي منطقه اي – ايران، تركيه، مصر، عربستان سعودي و عراق –هر كدام از يک گروه جدا گانه حمايت كرده و اين امر همكاريها و مناسبات منطقه اي را در خاورميانه به پايين ترين سطح خود تنزل داده است.

در واقع افراط و فرقه گرايي در خاورميانه با گروه هاي فروملي شروع شد؛ اما متاسفانه امروز دولت ها هستند كه پشت اين جريان هاي افراطي قرار دارند. به طور مثال لجستيک داعش، از طريق تركيه تأمين مي شود و عربستان سعودي نيز علي رغم ادعاهاي ظاهري در حمايت از آنها نقش اساسي ايفا مي كند(برزگر، 3/4/1393).

ايران و عربستان دو بازيگر كليدي در منطقه هستند كه هم از لحاظ «ثقل جغرافيايي» و هم از لحاظ «اصول هويتي» به ايفاي نقش جدي در منطقه مي پردازند. از لحاظ جغرافيايي اين دو كشور همزمان بر مسائل سياسي- امنيتي در زير سيستم هاي خليج فارس، شبه جزيره عربستان، شامات و شمال آفريقا و مصر تاثيرگذار هستند. از لحاظ هويتي با اتصال اصول و ارزش هاي خود به مسائل منطقه اي به خصوص هدايت جريان هاي ايدئولوژيک شيعي و سني به ايفاي نقش مي پردازند.

بنابراين اين دو كشور قدرتمند منطقه اي مي توانند تأثير زيادي بر ثبات منطقه اي، عدم حضور

نيروهاي خارجي، مهار افراط گرايي و غيره داشته باشند. با اين حال تكيه بر جنبه ايدئولوژيک و ارزشي سياست خارجي مثلاً حمايت از گروههاي شيعي و سني در لبنان، عراق، سوريه، يمن و غيره روابط اين دو كشور را تضعيف كرده است(برزگر، 1/5/1392). مشخص است كه تمدن اسلامي تنها از طريق تلاشهاي يک دولت اسلامي شكوفا نمي شود و اين امر نيازمند وحدت همه دولتهاي اسلامي، همراهي و همكاري و برنامه ريزي بلند مدت اين كشورها جهت احياي اقتدار تمدن اسلامي است. بنابراين افزايش فرقه گرايي و خصومت حاصل از آن در ميان كشورهاي اسلامي، يكي از جدي ترين صدمات را به احياء تمدن اسلامي وارد مي كند.

دستاوردها و راهكارها

هدف پژوهش حاضر بررسي وضعيت فرقه گرايي در عرصه كنوني جوامع اسلامي و تأثيرات آن بر احيا و تجديد حيات تمدن اسلامي بود. بر اين اساس به عوامل مختلفي كه سبب انحطاط يا بر عكس پويايي و بالندگي تمدنها مي شود، اشاره شد. روشن گشت كه عواملي همچون امنيت و آرامش، همبستگي ملي، تعاون و همكاري گروهي، اخلاق، تحمل و بردباري در برابر افكار و انديشه‌هاي مختلف و حفظ وحدت و يكپارچگي و دين، مي توانند سبب پويايي يک تمدن و اوج گرفتن آن در جوامع بشري باشند. كشورهاي اسلامي با جود اينكه بواسطه خصوصيت هماهنگ ساز و وحدت آفرين دين امكانات زيادي براي تمدن سازي دارند و در اين عرصه موفق نيز بوده اند؛ اما متأسفانه در سالهاي اخير گرفتار پديده اي شوم به نام فرقه گرايي مذهبي شده اندكه در قالب گروههايي همچون القاعده و داعش نمود يافته است. فرقه گرايي اين گروهها با دامن زدن به اختلافات مذهبي و قومي و اعمال خشونتهاي وحشيانه بر عليه مخالفان خود، اولاً آرامش، ثبات و امنيت را در جوامع اسلامي متزلزل نموده و احساس يكپارچگي و همبستگي ملي و فرا ملي بين ملتها و دولتهاي اسلامي از بين برده است. ثانياً با ارائه تصويري خشن و منفي از دين اسلام و مسلمانان، افكار عمومي جهاني و سازمانهاي حقوق بشر بين المللي را به نگراني و واكنش واداشته و پاي قدرتهاي فرا منطقه اي را به كشورهاي اسلامي باز كرده اند. در چنين شرايطي امكان ايجاد نو آوري و توليد علم و خلاقيت از ملتهاي مسلمان سلب شده و دولتهاي اسلامي نيز درگير و دار مبارزه با نا امني و بي ثباتي، فراغ بالي جهت برنامه ريزيهاي فرهنگي و افزايش سطح همكاري با ديگر دولتهاي اسلامي براي ارتقا و احياي تمدن اسلامي نمي يابند. بنابراين فرقه هاي اسلامي موجود در خاورميانه بويژه گروه تروريستي داعش نه تنها بر خلاف ادعاهايشان هيچ كمكي به تجديد قدرت و عظمت كشورهاي اسلامي نكرده اند؛ بلكه به جرات مي توان گفت صدماتي كه آنها به بالندگي و احياي فرهنگ و تمدن اسلامي وارد نموده اند، از خطر تهديدات خارجي همچون استعمار و اشغال، سنگين تر است.

بر اين اساس برخي راهكارها براي مقابله با اين وضعيت و اصلاح چهره دين و كمک به احياي تمدن

اسلامي پيشنهاد مي شود كه مخاطب آنها نيز مشخصاً دولتهاي و علماي اسلامي هستند:

نخست؛ كشتار بيگناهان تحت عناوين فرقه اي و مذهبي مخالف آموزه هاي صريح قرآن و سنت است و درعين حال باعث لكه دار كردن چهرة رحماني اسلام در منظر جهانيان است. بنابراين عمليات تروريستي كه به كشتار بيرحمانه پيروان مذاهب مختلف اسلامي- بخصوص شيعيان - منجر شده است، بايد از طرف همه دولتهاي اسلامي بشدت محكوم شود.

دوم؛ دولتهاي اسلامي بايد با گسترش مردم سالاري ديني مانع سو استفاده كساني شوند كه با تحريک عوامل خارجي تفاوت هاي مذهبي و قومي را زمينه اي براي شعله ور كردن درگيري ها و كشتارها تلقي مي كنند. چنان چه بيداري مسلمانان، به نهادينه شدن دموكراسي در خاورميانه و شمال آفريقا منجر شود و احترام به حقوق شهروندي و تشكيل ساختار سياسي بر اساس راي شهروندان به اجرا در آيد، مي توان به كاهش اختلاف هاي مذهبي و درگيري هاي فرقه اي اميدوار بود.

سوم؛ لازم است علماي ديني با به كارگيري ابزارهاي نوين ارتباطي همچون شبكه هاي اجتماعي، حضور بيشتر و پررنگ تري در فضاي مجازي پيدا نموده و با مخاطب قرار دادن نسل جوان، اسلام واقعي را به جهانيان معرفي نموده و مسلمانان را به تحمل و بردباري و پيروي از سنت مودت آميز رسول گرامي اسلام دعوت كنند. علماي امت اعم از شيعه و سني بايد به حل اختلافات خود از طريق گفتگوي سالم و مراعات آداب منطقي و اخلاقي گفتگو بپردازند و گام هاي عملي در اين راه بردارند.

چهارم؛ كشورهاي اسلامي با ثبات و قدرتمند منطقه همچون ايران و تا حدي هم عربستان و تركيه بايد با كنار گذاشتن سياست صرف قدرت، نشستها و برنامه هاي راهبردي براي تقويت و توسعه روابط في مابين با هدف بهبود چهره اسلام در افكار عمومي جهاني و احياي تمدن اسلامي، تدارک ببينند.

پنجم؛ سازمان همكاريهاي اسلامي(OIC)[7]، به عنوان نهادي كه دربرگيرنده ۵۷ كشور اسلامي در بيش از چهار قاره است وبراي شنيده شدن صداي جمعي كشورهاي اسلام و تضمين حفاظت و حمايت از منافع جهان اسلام ايجاد شده است، بايد از حالت ركود و انفعال فعلي خارج شده و با نزديک كردن ديدگاهها و اعاده وحدت، همكاري و همدلي بين كشورهاي اسلامي، زمينه پويايي و بالندگي تمدن عظيم اسلامي را فراهم كند.

منابع و مأخذ

ابن‌خلدون، عبدالرحمن (1336)، مقدمه ابن‌خلدون، ترجمه‌ي محمد پروين گنابادي، تهران: بنگاه ترجمه و نشر كتاب، ج 1 و 2 .

بارتولد، ويليلم (1357). بررسي مختصر فرهنگ و تمدن اسلامي، ترجمه علي اكبر ديانت، تبريز: ابن سينا.

برزگر، كيهان. (3/4/1393). «جنبه ژئوپليتيک جريان‌هاي افراطي، امنيت ملي را تهديد مي‌كند ». گزارش كامل نشست «اعتدال و افراط؛ ايران در منطقه». برگرفته از سايت فرارو:

http://fararu.com/fa/news/195664. مراجعه تاريخ: 10/7/1393.

برزگر، كيهان. (1/5/1392). « لزوم ترجيح منافع ژئواستراتژيک بر يارگيري هاي ايدئولوژيک». برگرفته از سايت ديپلماسي ايراني: ، تاريخ مراجعه: 10/7/1393 http://www.irdiplomacy.ir/fa/page/1918870

تاج بخش، احمد (1381). تاريخ تمدن و فرهنگ ايران از اسلام تا صفويه، تهران: نويد.

تامسون، كنت و ديگران. (1381). «دين و ساختار اجتماعي». مترجم: علي بهرام‌پور و حسن محدثي، تهران: كوير.

حسين، عبد الخالق. خبرگزاري فارس، (9/4/1393).

http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13930407000300 مراجعه تاريخ: 10/7/1393.

حاجياني، ابراهيم. (تابستان1383). «بررسي جامعه شناختي فرقه گرايي مذهبي و تأثير آن بر نظم و

ثبات سياسي».مجله مطالعات راهبردي - شماره 24 ، از صفحه 233 تا 254.

جلالي مقدم، مسعود، درآمدي به جامعه‌شناسي دين، تهران، مركز 1379، ص 202.

زرين‌كوب، عبدالحسين.(1369)، كارنامه‌ي اسلام، تهران : اميركبير.

ريوير، كلود. (1379). «درآمدي بر انسان‌شناسي». ناصر فكوهي، تهران: نشرني.

كوزر، لوئيس. (1367). «زندگي و انديشه بزرگان جامعه‌شناسي». محسن ثلاثي، تهران، انتشارات علمي و فرهنگي.

دانش مير كهن،سيد رحمت ا. (پاييز 1387). «راه كارهاي تقويت اتحاد در ميان مذاهب اسلامي » . مجله انديشه تقريب، شماره 16.

دورانت، ويل.(1367). «تاريخ تمدن». ترجمه‌ احمد آرام، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامي، ج 1.

زيدان، جرجي(1382). «تاريخ تمدن اسلام». علي جواهري كلام، تهران: اميركبير.

سيد قطب (1369). «آينده در قلمرو اسلام». ترجمه‌ آيت‌الله‌ سيد علي خامنه‌اي، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامي.

سنايي، مهدي (1389). «احياي تمدن ايراني اسلامي». تهران: انتشارات كميل.

«شبكه‌هاي اجتماعي آمريكايي؛ زمين بازي نامحدود تروريست‌هاي داعش». (3/6/1393). خبرگزاري فارس. http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13930602001208. تاريخ مراجعه: 10/7/1393

صواف، محمد محمود(1372). «نقشه‌هاي استعمار در راه مبارزه با اسلام». سيد جواد هشترودي، تهران: فراهاني.

قانع، احمدعلي(1379). «علل انحطاط تمدن‌ها از ديدگاه قرآن كريم». تهران: روشن.

قرباني، زين العابدين(1370). «علل پيشرفت اسلامي و انحطاط مسلمين». تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامي.

مالرب، ميشل. (1381). «انسان و اديان». مهران توكلي، تهران: نشرني.

مطهري، مرتضي. (1359). «پيرامون انقلاب اسلامي». قم: دفتر انتشارات اسلامي.

مطهري، مرتضي.(1369). «حركت و زمان در فلسفه». تهران: انتشارات حكمت.

مظاهري، محمد مهدي. (13/6/1393). «پيامدهاي ظهور داعش در خاورميانه».روزنامه ايران، شماره 5735.

مجموعه مقالات اولين كنفرانس بين المللي فرهنگ و تمدن اسلامي.(1373). تهران: وزارت فرهنگ وارشاد اسلامي، ص 191.

عجم، محمد. (21/1/1385).«افكار و عقايد ابن تيميه بدر فكري مكتب زرقاوي ». سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامي.

فيرحي، داوود.(25/4/1393). «بررسي علل افراطي‌گري در خاورميانه ». سخنراني در هفتاد و هشتمين نشست ماهانه بنياد باران، برگرفته از سايت خبري تحليلي عصر ايران:

http://www.asriran.com/fa/news/346192 مراجعه تاريخ: 10/7/1393

«داعش چگونه متولد شد؟». (23/1/1393). فرهنگ نيوز:

http://www.farhangnews.ir/content/78081

ولايتي،علي اكبر. (آبان 1383). «پويايي و بالندگي تمدن اسلامي».محله پژوهش هاي اجتماعي اسلامي» شماره 47 و 48، از صفحه 16 تا 80.

هاني‌زاده،حسن.(22/6/1393). «اهداف پيدا و پنهان ائتلاف جديد در منطقه». خبرگزاري تابناک: http://www.tabnak.ir/fa/news/434014 تاريخ مراجعه: 10/7/1393

Bainbridge, William. (1999).”The Sociology of Religious Movements”, London, Rutledge.

"Islamic State of Iraq and Syria aims to recruit Bulos, Nabih. (20 June 2014). . Los Angeles Times. Retrieved 3 November 2014.Westerners with video"

La Palm, Marita. (October 28, 2014). “Concerning Features of an Apocalyptic Cult in the Islamic State of Iraq and the Levant (ISIL)”. From: Foreign Policy Journal: http://www.foreignpolicyjournal.com/2014/10/28/

, Liz. (February 3, 2014). “Al-Qaeda disavows any ties with radical Islamist Sly ISIS group in Syria, Iraq”. Washington Post.

Wilson,Bryanand. Cresswell, James, (1997). “New Religious Movements”, London, Routledege.

2014. http://www.lemonde.fr,jun

[1]- هلال خصيب (به معني هلال حاصلخيز) ، نام بخش تاريخي از خاور ميانه و دربرگيرنده بخش‌هاي خاوري درياي مديترانه ،ميان رودان ومصر باستان مي‌باشد. اين نام نخستين بار از سوي جيمز هنري بريستدباستانشناس دانشگاه شيكاگو بر اين بخش از جهان گذارده‌شد(منبع: http://:wiki/org.wikipedia.fa).

[2]- سوره مبارکه قصص، آیه 77.

[3] - Michel Malreb

[4] - Orthodox

(ISIL)Islamic State of Iraq and the Levant-[5]

- Emile Durkheim [6]

- Organization of Islamic Cooperation[7]